

سنو حیا لکوی ریخته مؤلف بالفع و تخمین بگوشیدن جامه بوق را دکافه
سیاهی را و جوش آب را در جوشان آتش کشیدن آب را از هر چیز و سنگی سیاه
سخته و سنگی یا باغ را نصف با لکه نیمه در استی و بهر دو معنی لغت نیز آمده و بالفع
به نیمه رسیدن هر چیز و نیمه زرد شدن و همچنین زن و مرد میان سال و حد مفارقت
جمع ناصف نصف بود و نیمه جزئی و بسیار است و آن نصف بدست و بزنان کلا
آزایم پیشک گوشت **انصاف** بالکسر ضمت کردن **ناصف** معرب نواصف جمع **نصف**
بالفع هم بستان را یکین بگوشه **نصف** بعین آوده شدن و تاشا شدن و تمنت نمانه
شدن و تمنت شدن سرچا که جراثیم بزرگ و تخمین آلودگی عیب و کوشه را جامع
نظف است یعنی و بالفع و فتح طالع نظف بالفع **نصف** جلالیت **نظف** بالفع **نظف**
تا روز باران بار و **نظف** بالکسر نام نخی است از بی زبوع که نقابت غیر بوده و مال
بیا که ملکیت را آن حکمین برای کسی میسر است و عادت نموده در یک نفر
نموده **نظیف** پاک **نوضه** بالفع کوفان شریف و مرفق انوائت جمع و بلند می میان
فرج زن در میان دو کتا برهم **مع القات بنق** بالفتح بنقین و بار درخت
کنا و بلند یا نیز آمده و بنقه واحد **بنق** نشان دادن و جاشیدن و بر کردن بسیار رسد
زن در دو آب تن شدن و پروان آمدن آتش از آتش زنه **ناتق** زن بسیار
بچه دشته که زود آستن نمود و آتش زنده از آتش زنه و آسبی که سوار افشانند
و جاشان **نوق** یعنی سبکی و بستی در بستی و شتاب نمودن **توق** جهت رفتار
استق بالفع سخن را نظم و ترتیب دادن و همچنین رشته دندان و جز آن که بر باره
هموار باشد و سخن زبانت داده و در رشته کشنده **نشوق** بالفع بوسیدن و درام
اشنا و آن آهو و بعضی موی و بالفع و کوشیدن هر دو که در گاری افتاده باشد که
از دن کار خاضی یا **نشوق** بالفع در روی که در مینی افت تا **نطق** بالفع سخن گفتن

نطقی کلام

نطق سخن گوئی و مال از دن مال جاندار از قسم حیوان تفاوت صامت **نطق** بالکسر و
میان بنا مردان و جانم است که زن آن بی پوشند **نطق** لغت جمع و نطق باصطلاح
ر یا چنین تومی از فلک لغوی گوید **نطق** زن آن دایره که در هند و ترنیه اندزد و نطق
نطق **نطقی** بالکسر کردن نواح و سببان و آواز کردن سببان و کوشیدن را
همچنین لغت بالفع **نطق** یعنی بجهت پاک کردن نواح **نطق** بالفع مردان مستور **نطق**
بالفع روان شدن و رواج یافتن شاع صدک و در بالکسر و روی کردن و جمع نطق
نیز آمده **نطق** یعنی بجهت سببی و تمام شدن فرج و میشن و ترسیدن و روان شدن
آب و جز آن و راه باریک و سوراخ لقب **نطق** بالفتح نطق **نطق** و غرضه
نوع و راه و کوه و بالکسر خورد و نمانین بالا این نواح جمع **نطق** بالفع نطق
جمع نطق **نطق** بالفتح و نشاید و در واقع شتر و هر دو که اصلاح کار کند **نواحن** خارج
آواز خرا از کلهو جمع ناهمه است **نطق** خرد استخوان روی آب **نطق** بالفع **نطق**
بالفع آواز خرا و آواز کردن آن **نطق** بالفع جایی بنشیند و جانوری که از پوست
آن پوشیدن سازند بهر دو معنی **نطق** بالکسر جمع نطق **نطق** بالفع گوئی بالفع
بلندتر جایی در کوه **مع الکاف ناطق** جایی بلند نواک جمع **نطق** بالفع بلند شدن و سخن
زمین پشتهای خورد و همچنین ناطق **نطق** بالکسر نواک جمع نطق سوسمار و بالفع
زردن و عیب کردن و نیزه زدن **نطق** بالفتح و نشاید و زایع است و طعنه زنده
نطق بالفتح نشستن و پاک کردن و بالفع جادت کردن و قرمانی کردن و همچنین
قرمانها و همچنین ناطق هر دو معنی که **نطق** بالکسر عبادت کننده و در راه حد اقرمانی کند
نطق بالکسر و بالفع درخت است که با آن آن نواز و در راه باشد که آنرا کله و لاده گویند **نطق**
و آن درخت را درخت خرس گویند و واحدش نطق جمع ناطق که ناطق بالرون درخت است
نطق بالفع ناطق و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق **نطق** بالکسر نطق و نطق و نطق